

بررسی تفسیر زادالمذکرین از منظر سبک منبری

یوسف افشاری نیا (دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان)

سیدعلی اصغر میرباقری فرد (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان)

تقی اِجیه (استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان)

شرح حال مختصر مؤلف

جمال‌الدین استاجی از سخنوران دانشور خراسانی است که، به روزگار خود، در مقام مذکری نامدار، در غزنین سپس ماوراءالنهر مجلس و عظم پرشوری داشت. ملازاده (ص ۳۱) تاریخ وفات او را ۶۴۴ هجری و عمر او را هفتاد و سه سال نوشته است. بنابراین، استاجی به سال ۵۷۱ (در غزنین که، در تفسیر خود، بارها از آن یاد کرده) متولد شده است. استاجی، در سال ۶۱۸، از بیم فتنه مغول، به ناچار رهسپار سمرقند می‌شود. وی در این باره می‌نویسد:

چون، در شهر ثمان عشره و ستوانه، تلاطم امواج و تراکم حوادث و غلبه فسقه و استیلاي كَفَره، خَلَصَ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ شُرُورِهِمْ، ظاهر شد و آن واقعه به جانب غزنین، عَمَرَهَا اللهُ، سرایت کرد... لطف ایزدی به شهر سمرقند، حَفَظَهَا اللهُ، رسانید و دیدار فرزند عزیز، شمس‌الدین محمد، أَكْرَمَهُ اللهُ فِي الدَّارَيْنِ، روزی کرد... (استاجی ۱، ص ۲)^۱

(۱) ملازاده به این خروج اجباری استاجی از غزنین اشاره دارد اما از سفر او به سمرقند یاد نکرده است:

استاجی، در سمرقند، به خواهش این شمس‌الدین محمد، تفسیری بر آیات برگزیده به اسلوب خاص مذکران می‌نویسد:

التماس نمود و توقع کرد که بعضی از آیات که ائمه قراء در مجالس و محافل می‌خوانند، تفسیر آن نوشته شود تا در تطویل اسفار یادگاری [و] در شب‌های محنت غمگساری باشد. (استاجی ۱، ص ۳)

وی تفسیر خود را از بسمله، سوره فاتحه، بیان حروف أبجد، و فضیلت فاتحة الكتاب آغاز می‌کند و، در آیاتی برگزیده، ادامه می‌دهد. او، پس از مدتی، از سمرقند به بخارا می‌رود و، در آنجا، با استقبال معاریف و دعوت آنان، مجلس وعظ برپا می‌کند:

در شهور سنه سبت و عشرين و ستمائة (۶۲۶) به حضرت فخره بخارا... رسیده شد و مجلس وعظ افتتاح افتاد... و، چون عزیمت مراجعت مصمم شد، علمای عالم... اشارت کردند و التماس نمودند که مجلسی چند مرتب به الفاظ عذب مهذب نوشته شود تا از این داعی یادگاری [و] در خلوت غمگساری باشد. (استاجی ۲، ص ۳۳)

نمونه‌ای از مجالس بخارای او در دست است. وی، در این مجالس، از زادالمذکرین نیز یاد کرده است. (همان، ص ۴۴)

پس از این سفر، بار دیگر استاجی به بخارا باز می‌گردد و، این بار، در آن دیار ساکن می‌شود. ملازاده وفات استاجی را شب دوشنبه هفتم ربیع‌الاول ۶۴۴ هجری و آرامگاه او را در گورستان استاجیه بخارا گزارش کرده است (ملازاده، ص ۳۱). همو از آثار استاجی و نیز فرزندان و نوادگان او، که از سخنوران دانشور آن روزگار بوده‌اند، یاد کرده است. (همان، ص ۳۱-۳۳)

پیشینه تحقیق

نخستین بار آقای حسن عاطفی، بر اساس نسخه زادالمذکرین کتابخانه شخصی خود، در یادداشتی، به سبک این تفسیر و منابع آن و شخصیت‌های نام برده شده در آن اشاره کرده است. سپس آقای جواد بشری، با استفاده از (نسخه کتابخانه گنج‌بخش) زادالمذکرین، که

→ «در واقعه چنگیزخان در سنه ثمان عشر و ستمائة (۶۱۸) از ولایت غزنین به شهر بخارا رسید و اولاد و اتباع را در شهر بخارا گذاشت و به جانب شهر خجند رفت». (ملازاده، ص ۳۱)

افتادگی‌های بسیار دارد، همچنین تک نسخه ناقصی به نام المجالس و المواعظ، دیگر تألیف استاجی، نکته‌هایی را یادآور شده و به جمال‌الدین استاجی، شاعری از روزگار تغلق شاهیه هند، توجه داده است. گفتار آقای فرزاد مروّجی در مقدمه تصحیح المجالس و المواعظ بر اساس همان تک نسخه ناقص و ناخوانا نیز حاوی اطلاعاتی از احوال استاجی و خاندان اوست که اغلب آنها برگرفته از تاریخ ملازاده است.

مجلس‌گویی در جامعه اسلامی با تأکید بر وعظ و ارشاد از آغاز اسلام شیوه‌ای مرسوم و مؤثر در تبلیغ بوده است و مُذکّران صنف اجتماعی ارجمندی نزد مردم و حکومت‌ها بوده‌اند. در قرون بعد، که تصوّف اسلامی به‌ویژه در خراسان و ماوراءالنهر گسترش یافت، صوفیان واعظ، اغلب در خانقاه‌ها، به نشر تعالیم صوفیانه پرداختند. هرچند، در آغاز، واعظان متشرّع به این واعظانِ نوحاسته روی خوش نشان نمی‌دادند و آنان را به بدعت متّهم می‌کردند و در رقابت با این جماعت به حکومت شکوه می‌بردند، مجلس‌آرائی ایشان انبوه مردم حتّی بعضی از معاریف را مجذوب می‌ساخت که در مجالس این صنف حاضر می‌شدند و کسانی به نگارش این مجالس علاقه نشان می‌دادند. گزارش شده است قرب دویست مجلس ابوسعید ابی‌الخیر به دست خلق است (ابوروح، ص ۸۱). مریدان و سالکان و اهل ذوق از آن مجالس نسخه‌ها برمی‌داشتند و در نگارش شرح احوال و مقامات مشایخ از آنها بهره می‌بردند. مجلس‌گویی یا بلاغت منبری، به مرور ایام، با افزوده‌هایی از اشارات و لطایف صوفیانه همراه شد و ارادتمندان اهل بیت شرح مصائب ایشان را در مجالس گنجاندند.

از آنجاکه اغلب مجالس حول تفسیر قرآن انشا و، به اقتضای حال، حدیث و خبر و حکایت و تمثیل چاشنی آنها می‌شد، نوعی از تفسیر واعظانه مکتوب پدید آمد که خصائص ادبیات روائی تذکیر را نیز دارا بود. نمونه‌های کهن این تفاسیر، از اوایل قرن چهارم، به‌ویژه در خراسان و عراق، که جایگاه اصلی محدّثان بوده، مشاهده می‌شود. از جمله آنهاست تفسیر ابوليث سمرقندی (وفات: ۳۷۳)؛ تفسیر ابو حفص ابن شاهین واعظ در حدود سی مجلد که به دست ما نرسیده است؛ و تفسیر ابوالقاسم نیشابوری واعظ (وفات: ۴۰۶). (معموری، در دائرة المعارف قرآن کریم، ج ۶، ص ۴۵۳)

سیمای کلی تفاسیر واعظانه

هدف اصلی تفاسیر مجلس‌گویان و اندرز مخاطبان بوده است. در این تفاسیر، روایات عموماً بدون اسناد نقل می‌شود و تخریج حدیث برای تشخیص میزان وثوق آن صورت نمی‌گیرد. گاه مضمون حدیث و خبر بدون تصریح نام و نوع منبع نقل می‌شود. در آنها به داستان‌ها و حوادث تاریخی توجه خاص می‌شود. زبان این تفاسیر ساده و روان و خوشگوار و درخور ذایقه عامه ناس است. مطالب آن متنوع‌اند و گوینده، در آن، به هر مناسبتی، به استطراد و معترضات رو می‌آورد. در این نوع ادبی، در عین حال، نظم و نسقی فراگیر همه مباحث را به هم دوخته است. نویسندگان این تفاسیر معمولاً به زبان مخاطبان از جمله، در محیط فارسی زبان، به زبان فارسی نوشته‌اند. (← همان‌جا)

خصائص یادشده را کم و بیش در زادالمذکرین می‌یابیم.

واعظان به اقتضای مجلس توجه داشتند و، به مناسبت حال و مجال مخاطب، سخن می‌گفتند. استاجی در این باب متذکر می‌شود:

اگر به نظائر و اشعار عرب مشغول گردیم، حاضران را ملالت و سأمت گیرد. علما و فضلا حاضرند، داند که این چه اسرار بود که گفته شد. (استاجی ۱، ص ۵)

وی، در جای دیگر که سخن از رابطه اسم و مسمی نزد متکلمین است، می‌گوید:

بسط این لایق طبع عوام نباشد، بازآمدیم به اصل سخن... (همان، ص ۲۲)

و می‌افزاید:

أحسنَتِ شما دلو و رسن است و سخن من آب؛ بی دلو و رسن آب زلال سخنم از چاه سینه بر نمی‌آید. (همان، ص ۷۶)

که یادآور بیت

فسحت میدان ارادت بسیار تا بزند مرد سخنگوی گوی

از سعدی است.

استاجی به تصوّف عاشقانه خراسان گرایش داشته و، از این رو، اقوال و حکایاتی از مشایخ صوفیه نقل کرده است. وی، از هریک از این مشایخ، با لقبی یاد کرده است — از حکیم ترمذی، بایزید، شبلی، ابراهیم ادهم، و جنید به ترتیب با لقب‌های صدرالاولیاء،

سلطان العارفین، پیر طریقت، سلطان اولیاء، و شیخ طریقت یاد کرده است. کتابی نیز به نام ادب الصوفیه «به جهت دوستان بلخ» گرد آورده که، در تاریخ ملازاده (ص ۳۱)، به نام آداب التصوف از آن سخن رفته است. ملازاده از ارادت استاجی به یکی از مشایخ خجند به نام شیخ مصلحت الدین (در پاورقی، مُصلِحُ الدِّین) نیز سخن گفته است. (همان جا)

در زادالمذکرین از چند متن مرتبط با مذکران به عنوان منبع نام برده شده است که اغلب آنها تاکنون شناخته نشده اند و چه بسا به جای نامانده باشند. از آن جمله اند: تاج المذکرین، بساتین المذکرین، سفینه روضة المذکرین، نافع الذاکرین، عیون المجالس از حدادی بخاری. ذکر بعضی مذکران و مجالس ایشان نیز در جای جای کتاب آمده است که نمونه هایی از آن است: روزی خواجه محمد واسع، رحمه الله، برآب دجله مجلس می گفت. (همان، ص ۲۳)

روزی خواجه امام نورالدین صباغ - گوینده ای نیکو بود - در بارگاه سلطان غزنین شهاب الدین تذکیر می گفت. (همان، ص ۱۳۱)

از شیخ الاسلام علاء الدین مروی شنیدم در شهر نیشابور تذکیر می گفت. (همان، ص ۳۰۶)
شیخ ابواسحاق شهریار، رحمه الله علیه، که مقدم اصحاب طریقت بود و از کرامات ظاهری شیخ یکی آن بود که در روی هر بیگانه که تبسم کردی، اگر کافر بودی، ایمان آوردی و، اگر عاصی بودی، توبه... روزی وعظ مقری برخواند که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنْ الْمُؤْمِنِينَ... [توبه ۹: ۱۱۱] و گفت: خداوند تعالی نفس و مال مؤمنان را بخرد. (همان، ص ۲۵۹)

از زادالمذکرین تاکنون پنج نسخه شناخته شده است (← بشری، ص ۲۴۹-۲۵۰). ارجاعات ما در این مقاله به نسخه شماره ۴۳۹-۱۹۷۱ N.M. محفوظ در کتابخانه ملی پاکستان در کراچی است. این نسخه کامل و خواناست و در قرن یازدهم به خط نستعلیق کتابت شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خصائص بلاغت منبری در زادالمذکرین

زادالمذکرین، چنان که اشاره رفت، با تفسیر بسمله، در پنج فصل یا مجلس، آغاز شده است. در آن، پس از ذکر مجالسی در حروف أبجد و فضائل قرآن، تفسیر فاتحة الكتاب در شش فصل آمده سپس، با تفسیر آیاتی برگزیده ادامه یافته است - آیاتی اغلب در مباحثی نظیر صلوة، صوم، توبه، جهاد که مجال سخن در آنها فراخ است.

رسم مجلس و منبر چنین بوده که مَقْرَى ابتدا آیه‌ای می‌خوانده سپس واعظ تفسیر آن را می‌گفته است. در زادالمذکرین (← استاجی ۱) نیز، همین رسم بازتاب یافته است. استاجی، در آن، پس از ترجمه اغلب تحت اللفظی آیه، اقوال مفسران را نقل می‌کند. حضور مَقْرَى را گاه در میانه مجلس نیز شاهدیم: «بیا، ای تاج القراء، أبجد می‌خوان تا من تقریری کنم» (استاجی ۱، ص ۲۹)؛ «بیا، مَقْرَى، تو خوش می‌خوان تا ما خوش می‌گوییم، مگر صاحب‌دولتی را کاری برآید» (همان، ص ۲۳۲). ذکر روایات و اقوال متعدد نیز ذیل آیه درخور توجه است، چنان‌که در تفسیر فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ (بقره ۲: ۱۵۲) پنجاه قول به اختصار یاد شده است: قول هفدهم: به معذرت مرا یاد کنیت تا به مغفرت شما را یاد کنم. قول هژدهم: مرا به اخلاص یاد کنیت تا شما را به خلاص یاد کنم. قول نوزدهم: مرا به مناجات یاد کنیت تا شما را به نجات یاد کنم. (همان، ص ۵۲)

و، در پایان، می‌نویسد: «بر این پنجاه قول اختصار کرده شد تا حاضران را ملالت و سامت نشود» (همان‌جا). یا، در تفسیر آیه مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (الفاتحه ۱: ۴)، می‌نویسد:

در دین هشت قول است: اَوَّلُ يَوْمِ الْحِسَابِ. ابن مسعود و ابن عباس و حسن بصری و سری [سقطی] و مقاتل، رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ، این قول اختیار کرده‌اند نظیر ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيَمُ (توبه ۹: ۳۶) اَوَّلُ الْحِسَابِ الْمُسْتَقِيمِ. (همان، ص ۴۰)

گاه، از منظر فقها و مفسران به شرح آیه می‌پردازد:

این تذکیر بر وفق قول فقها تقریر کنم. در اول، اقویل مفسران گفتیم؛ اکنون فتاوی فقها بیان کنیم. (همان، ص ۷۰)

زیرا نیک می‌داند که این تنوع مضامین با نگریستن به آیات از وجوه گوناگون، علاوه بر راغب ساختن مستمعان، محملی است برای بیان معانی هرچه بیشتر. استاجی می‌کوشد اقوال را مستند بیان کند اما، در نهایت، به روایت مشهورتر توجه می‌دهد:

اختلاف بسیار است در ترتیب سُور و مَكِّي و مدنی؛ اما این روایت مشهورتر بود و راوی این امیرالمؤمنین علی است. (همان، ص ۳۷)

یا به قول درست‌تر:

و قول درست‌تر و مُعْتَمَد آن است که ابن مقسم می‌گوید. (همان، ص ۴۰)

نیز، در تفسیر بِسْمِله، می‌نویسد:

بعضی گویند *رحمن* اسم عبرانی است اما اینجا بوده است، معرّب کرده‌اند... اما درستر آن است که عربی است. (ص ۵)

دیگر آنکه نقل قول از تفاسیر گاه با نقد همراه است که بیانگر دقت نظر مؤلف است: جمله اهل شهر به نظاره آمدند. جمال مبارک یوسف آفتاب‌وار از فلک سعادت طلوع کرد، یعقوب را نظر بر آن جمال و کمال افتاد. یوسف، علیه‌السلام، چون هودج یعقوب را بدید، خود را از اسب برانداخت. آنچه گویند یوسف پیش پدر فرود نیامد درست نیست. (ص ۳۲۲) استاجی، حین تفسیر، گاه نکته‌سنجی‌هایی دلنشین می‌آورد تا مجلسیان از ذوق و تأویل نیز بهره‌مند شوند و او این چاشنی را لطائف و اشارات می‌خواند:

از تفسیر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ آغاز کنیم و تفسیر و لطائف و اشارات و دقائق و حقائق آن را در پنج فصل بر سبیل ایجاز و اختصار تقریر کنیم (ص ۳)؛ اکنون دل حاضر داریت تا اقاویل مفسران و لطایف محققان بر سر تو نثار کنیم. (ص ۲۵۷)

این اشارات، که اغلب به مخاطب است، در کشاندن مخاطب به پی گرفتن رشته سخن مؤثر است. در حکایت هجرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌نویسد:

فرمان آمد عنکبوت را: پرده‌داری آغاز کن. عنکبوت از آن بی‌زبان آمد تا اسرار با اغیار نگوید. اگر مخزومی مُحِبّان می‌طلبی، بی‌زبان باش، بی‌دیده درآی و بی‌زبان بیرون شو. (ص ۲۴۸)

یا در حکایت نجات یافتن یونس نبی (ع) از بطن ماهی:

یونس، در آن حال، چهار رکعت نماز بگذارد، شکر آن را که از چهار تاریکی خلاص یافت. ای بنده مومن! تو را نیز چهار تاریکی درپیش است: تاریکی معصیت، تاریکی گور، تاریکی قیامت، تاریکی دوزخ؛ پس این چهار رکعت نماز بیار. (ص ۸۷)

و هم در آن حکایت است:

گوش دار! شکم ماهی یونس را خلوت خانه بود؛ شکم زمین مؤمن را خلوت خانه است. جگر ماهی آئینه گشته بود تا هرچه در دریا بود، از حیوانات و غیر آن از عجایب و غرایب، یونس در جگر ماهی می‌دید؛ مؤمن را چون در لحد نهند دریچه‌ای از بهشت درگور او بکشایند تا بهشت را [و] نغم آن را ببیند که الْقَبْرِ رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ.

لطیفه‌گویی را در مجالس صوفیان و نیز تفاسیر متقدم صوفیانه می‌یابیم، چنان‌که میبیدی، در نوبت سوم تفسیر خود، می‌کوشد «رموز عارفان و اشارات صوفیان و لطایف مذکران» را بیان کند (← میبیدی، ج ۱، ص ۱). اما سمنانی را این لطیفه گفتن ناخوش می‌آمده است چنان‌که گوید:

در قرآن خواندن برکت بسیار است و، اگر باطن صافی شود، در اثنای قرآن خواندن معانی بسیار مطابق واقع روی دهد اما به شرط آن که به لطائف التفات نکند که، چون باطن صفاها یابد، در معانی قرآن لطائف بسیار روی نماید؛ اما لطیفه مطابق واقع کم باشد. من، پیش از این، با این لطائف ذوقی داشتم؛ اما حق می‌داند که اکنون شرم دارم از خدای که یک سخن در لطائف بگویم، چه، در آن، فایده نیست زیادتی* (سمنائی، ص ۲۵۰)

* فایده نیست زیادتی، چندان فایده نیست.

اشارات و لطائف محملی بود برای بیان مقصودِ واعظ و نیز به وجد و حال آوردن مجلسیانی افسرده خاطر. (برای اطلاع بیشتر - پورجوادی، ص ۲۶۰-۲۶۳)
استاجی، در جنب تفسیر، اغلب به اشارات کلامی آیات نیز توجه دارد و به اختصار به بررسی آنها می‌پردازد. وی، در این باب، پیرو ابومنصور مائثریدی مؤسس فرقه کلامی مائثریدیّه است و استاجی بارها از او، به نشانه احترام، با عنوان رئیس اهل سنت و جماعت (از جمله - استاجی ۱، ص ۸۵، ۲۳۲) یاد می‌کند. بیان نکته‌های کلامی، هرگاه نقل آراء مشرب‌های دیگر - غالباً معتزله - در میان باشد، با نقد و داوری همراه است. شاهد زیر نمونه‌ای از آن است:

مذهب اهل سنت و جماعت آن است که اسم و مسمی هر دو یک جاست و اسم عین مسمی است؛ و معتزله و جهمیّه می‌گویند: اسم غیر مسمی است و اسم و تسمیه به نزدیک ایشان یک معنی است؛ و نزدیک اشعری، اسماء بر سه قسم است: بعضی عین مسمی و بعضی غیر مسمی و بعضی لاهو و لاغیره؛ نزدیک امام غزالی، اسم دیگر است و مسمی دیگر و تسمیه دیگر، چنان‌که، در اول کتاب مقصد الاقصی، تقریر کرده است؛ و مذهب حق آن است که اسم و مسمی هر دو یکی است. (همان، ص ۲۰-۲۱)

یا در تفسیر آیه فَلَئِمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا (اعراف ۷: ۱۴۳) می‌نویسد:

تَجَلَّى سُلْطَانَهُ وَ أُنَارُ عَظْمَتِهِ - آثار و قدرت و هیبت و قهر و جلال آشکارا شد، کوه پاره گشت. اما این قول به مذهب معتزله میلی دارد. قول درست این است که تَجَلَّى رَبُّهُ أَيْ ظَهَرَ ذَاتُهُ لِلْجَبَلِ. (همان، ص ۲۲۷)

منابع استاجی در تفسیر، اغلب تفاسیر معتبر آن روزگارند که به‌ویژه در خراسان و مازاءالنهر در دسترس بودند. برخی از این منابع تاکنون ناشناخته مانده‌اند و چه بسا مفقود باشند و زادالمذکرین، از این نظر، منبع کتاب‌شناختی ارزنده‌ای است که، علاوه بر نام

بردن، مطالبی نیز از آنها نقل کرده است. از جمله این قبیل منابع اند: تفسیر احقاق از ابوالقاسم ناصرالدین؛ شریعت الاسلام از امامزاده مفتی بخاری؛ مفتاح التفسیر؛ تفسیر اشارت و عبارت از محمد عبدالملک بغدادی؛ اسرار التوحید در معنی نود و نه نام بر ترتیب حروف معجم؛ تاج القصص از ارنجی؛ أم التفسیر از سیف الحق اُبی یوسف قزوینی در سیصد مجلد؛ تفسیر تاج المعانی از ابونصر مقدسی؛ محاسن الشریعه؛ مفتاح التفسیر؛ کتاب الصلوة به فارسی از فقیه مسعود سمرقندی؛ تفسیر درواجکی؛ فردوس المواعظ از حدادی غزنوی؛ ایضاح و التفسیر از ابوبکر احمد بن ابوالفضل الفارسی؛ کنز العلوم از ابوشجاع.

واعظان، با قرائت احادیث سپس ترجمه آنها پس از آیه قرآن، می‌کوشیدند و جوه گوناگون و نکات تفسیری آنها را استخراج کنند و باز نمایند که آنچه در قرآن به آن اشارت رفته، در حدیث، به تفصیل بیان شده است. بیان احادیث در مجالس و عظ، گذشته از آراستن کلام، پشتوانه و برهانی بود که راه‌گیز را بر خصم می‌بست و خلیجان احتمالی پیش آمده در جان مستمع را فرومی‌نشاند.

در زادالمذکرین نیز، احادیث فراوانی در آغاز یا در بطن مجالس نقل شده که البته مقتضای متون تفسیری و اعطانه است. در آن، گذشته از رسول اکرم، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام با القاب «شاه مردان عالم» و «شاه مردان و شیر یزدان» و هم از امام جعفر صادق علیه السلام با القاب و نام «فرزند رسول، خواجه زاده دنیا و عقبی، جعفر صادق رضی الله عنه» سخنانی آمده است. احادیث گاه به یکی از دو زبان عربی و فارسی و گاه به هر دو زبان نقل شده است.

در ادبیات تعلیمی، ذکر حکایات کوتاه و دلنشین جایگاه ویژه‌ای دارد و تأثیر آن در تفهیم مطالب دیریاب و حفظ و به خاطر سپردن آنها به مراتب از اندرز مستقیم بیشتر است. از این رو، صوفیه، برای انتقال نکات بدیع عرفانی به سالکان که گاه از عوام الناس بوده‌اند، از تمثیل و حکایت بسیار بهره برده‌اند. هجویری در این باب می‌گوید:

اکنون من ابتدا کنم و مقصود تو را اندر مقامات و حُجُب پیدا کنم و بیانی لطیف مر آن را بگسترانم، و عبارات اهل صنایع را شرح دهم، و لختی از کلام مشایخ بدان پیوندم، و از غُور حکایات مر آن را مددی دهم تا مراد تو برآید. (هجویری، ص ۲۱)

در زادالمؤکثرین، نود و نه حکایت، به مناسبت موضوع، گاه به اجمال و اختصار و گاه مشروح و مبسوط، با تصرفات هنری در روایتگری می‌یابیم. این حکایات، به مقتضای نوع سخن، اغلب از جنس قصص انبیاست - از آدم و یوسف و موسی و عیسی علیه‌السلام گرفته تا رسول اکرم - و، پس از آن، قصه‌های اولیا، شاهان، و گمنامان. در آنها، هم اهل بیت و یاران ایشان حضور دارند و هم از قدرخان و محمود غزنوی و سنجر و ملک‌شاه سلجوقی سخن رفته است.

رویکرد واعظ در اثنای نقل حکایت غالباً به آن است که مخاطب با چهره‌های آشنا و مقبول حکایت همسان پنداشته شود؛ چنان‌که استاجی، در حکایت خواجه ابوبکر کرامی می‌نویسد:

چون بعد از چهل روز از خرابات بیرون آمدی، در حمام شدی و غسلی بیاوردی؛ در مسجد درآمدی تا چهل روز نماز قضا بکردی بیرون نیامدی. گفتند: شیخنا، این حالت چیست؟ گفتی در آشتی نگاه باید داشت، از این حضرت چاره نیست. (استاجی ۱، ص ۱۹)

پس مجلسیان را مخاطب می‌سازد و می‌گوید: «جوانان وقت، شما در آشتی نگاه می‌دارید یا نه؟» (همان‌جا) و حکایت را پی می‌گیرد تا آنجا که، چون نفس خواجه به آسمان نمی‌رسد، فرشتگان او را مرده می‌انگارند. پس استاجی، دگر بار، با التفات به مقصود، حکایت را متوجه مجلسیان می‌سازد و می‌افزاید:

یک ساعت نفس وی به آسمان نمی‌رسد، می‌گویند بمرد؛ ای، از روی حقیقت، همه عمر مرده! یک ساعت خدا را یاد کن تا مگر آوازه در عالم بالا افتد که آن مرده معاصی و غفلت زنده گشت. (همان، ص ۲۰)

یا، در حکایت هجرت یاران رسول اکرم به مکه، پاسخ نجاشی به فرستادگان مشرکان مکه را نقل و بازگو می‌کند که

خدای تعالی مرا پادشاهی و ملک داد، از من رشوت نگرفت؛ من از بندگان رشوت نگیرم. (همان، ص ۱۸۳)

سپس، رو به حاضران، می‌افزاید:

نیکو شنو! پادشاه ترسا رشوت نمی‌گیرد. ای مرد پارسا، رشوت مگیر. (همان‌جا)

نیز، گاه در میانه حکایات از جمله همین حکایت، اندرزهایی می‌دهد؛ سپس، با ذکر

عبارت «باز به سر سخن بازرویم»، به دنباله حکایت می‌پردازد که در حکم تجدید مطلع است.

کاربرد فنون داستان‌گویی نیز به چرب‌دستی واعظ بسته است که چگونه، با واقع‌نمایی، تصویری از روایت‌گاه دور از ذهن به دست دهد و مجلسیان را متأثر سازد. نمونه آن است جملات کوتاه و نزدیک به لحن گفتاری در شاهد زیر که همراهی شنونده را ضامن است:

موسی گفت: ای مرغ! مرغ گفت: لَبیک ای موسی، ای دوست خدای، ای کلیم خدای، ای مشتاق دیدار خدای، چه می‌خواهی؟ گفت: ای مرغ، چه آرزو داری؟ گفت: ای موسی، یک قطره آبم می‌باید تا جگر تفتیده را تسکین کنم. [موسی گفت: ای مرغ، بر لب دریا چند سال است که نشسته‌ای؟ گفت: ای موسی، هزار سال است که، بر این موضع، خدای را یاد می‌کنم. [موسی گفت: ای ضعیف، در این مدت هزار سال آب نخورده‌ای؟ (همان، ص ۱۲۵)

یا، در حکایت لیلۃ المہبت^۲، درگفت‌وگویی مشرکین با امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آورده: علی بیدار شد، [مشرکین گفتند: ای علی، محمد کو؟ گفت: محمد رفت. [مشرکین گفتند: تو اینجا چرا آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام تا جان فدای سید عالم کنم. (همان، ص ۲۲۸)

تصویرپردازی در توصیف نیز در واقع‌نمایی حکایت مؤثر تواند بود. استاجی، با چاشنی صور ادبی، از این شگرد بسیار بهره جسته است. شاهد بارز آن را در وصف شبی می‌یابیم که موسی در بیابان است:

شبی آمد و چگونه شبی! شبی مظلوم و تاری و خورشید و ماه متواری؛ چه لیل! ذیل ظلمت در آفاق عالم کشیده، ابر در هوا، اختر بسته، باد لشکر عرض داده، عالم به خروش آمده، دریا به جوش آمده، در هر دلی شوری و در هر جانی سوزی، در هفت کشور هیچ خلق را با جنت آرام نه، آتش‌های عالم در سنگ و آهن قرار گرفته، این بساط خاکی در اضطراب آمده، چون گویی در هوا، چون کشتی در دریا، ابرگریان، برق خندان، موسی حیران. (همان، ص ۸۹)

همچنین در وصف بیرون آمدن یونس در شباهنگام از شکم ماهی:

یونس، علیه‌السلام، از شکم ماهی بیرون آمد. نماز دیگر* بود؛ خورشید قصد شیب کرده، سپهر در قیر و قار* زده، سپاه نور از شرق به غرب می‌گریخت، فلک مُشک* بر لوح مینا*

(۲) لیلۃ المہبت، شبی که علی علیه‌السلام جان‌پناه رسول اکرم شد، که دشمنان قصد جان او کرده بودند، و در بستر او خفت.

می ریخت، هوا غالیه* با عنبر* می آمیخت، ظلمت از زمین کمین برمی انگیخت. (همان، ص ۸۷)
* نماز دیگر، نماز عصر * قار، سیاهی؛ قیر و قار، کنایه از ظلمت شب * مُشک، سیاهی
* لوح مینا، آسمان * غالیه، عنبر، سیاهی
نیز، در توصیف تَؤام با صنعت جناس، از حال آدم هنگام جدا افتادنش از جفت خویش:
آدم، در آن شبِ دیجور*، از جُفت خود دور؛ گاه آه می زد، گاه نظاره ماه می کرد، گاه قصد درگاه
می کرد، گاه مناجاتِ با الله می کرد. (ص ۱۵۱)
* دیجور، بسیار تاریک

شعر خواندن به ویژه خواندن اشعار عاشقانه صوفیان بر منبر در دوره‌هایی از تاریخ
مجالس مرسوم نبود و حتی بدعت شمرده می شد چنان‌که، در قرن پنجم، بزرگان نیشابور
از این بابت بر ابوسعید ابوالخیر خرده می گرفتند و می گفتند: «اینجا مردی آمده است از میهنه و
دعوی صوفی می‌کند و مجلس می‌گوید و، بر سر منبر، بیت و شعر می‌گوید.» (محمد بن منور، ج ۱،
ص ۲۴۰)

ابن جوزی نیز، در قرن ششم، اشعار عاشقانه خواندن و اعظان را نقد می‌کند و می‌گوید:
مِنْ ذَلِكَ أَنَّهُمْ تَلَمَّحُوا مَا يُزَعِّجُ النُّفُوسَ وَيُطْرِبُ الْقُلُوبَ فَنَوَّعُوا فِيهِ الْكَلَامَ. فَتَرَاهُمْ يُنْشِدُونَ
الْأَشْعَارَ الرَّائِقَةَ الْعَزَلِيَّةَ فِي الْعِشْقِ. (ابن جوزی، ص ۳۹۵)

مع الوصف، همه مجالس مولانا موسوم به مجالس سبعة همچنين مجالس باخرزی
(← پورجوادی، ص ۲۶۳-۲۶۷) و دیگر مجالس مکتوب برجای مانده از قرن هفتم حاکی
از آنند که این بدعت، به مرور ایام، به سنتی فراگیر بدل شده و صوفیان، در تلطیف فضای
محفل و به وجد آوردن مستمعان و تلقین مفاهیم ظریف به آنان، از این ظرفیت بهره
جسته‌اند.

ملآزاده (ص ۳۱) از دو دیوان عربی و فارسی استاجی یاد کرده است. در المجالس و
المواعظ نیز، سروده‌هایی با تخلص «جمال» دیده می‌شود (← استاجی ۲، مروّجی، مقدمه،
ص ۲۲). در هفتاد و شش موضع از زادالمذکرین، اشعاری (دویست و بیست و سه بیت) نقل
شده است که همه، جز چهار فقره که به زبان عربی‌اند، عاشقانه‌های به زبان فارسی‌اند و
اغلب آنها در مطاوی حکایات نقل شده‌اند و سراینندگان آنها، سوای معدودی،

ناشناس‌اند. از جمله نمونه‌های شناسایی شده‌اند دو رباعی از فخرالدین مبارکشاه مَرُورودی (وفات: ۶۰۲) با اشاره صریح استاجی به نام شاعر، بیتی از خسرو و شیرین نظامی، و اندک ابیاتی (رباعیات) منسوب به سنائی و مولانا.

در وعظ و تذکره، از تکرار، به حیث عامل نقش بستن مطلب در اذهان، تأکید بر اهمّیت آن همچنین زیبایی سخن، بهره‌جویی می‌شود. در مجالس استاجی، این صفت به صور گوناگون جلوه‌گر است. گاه در پایان جمله‌ها، به صورت تعبیراتی گویای معنای واحد ظاهر می‌شود:

این ماه عزیز دار، بزرگ دار، این ایام مبارک را غنیمت دار. (استاجی ۱، ص ۱۲): گویند: خداوندا، از این دل بوی معرفت می‌آید، بوی محبت می‌آید، بوی توحید و شهادت می‌آید (ص ۱۱).

گاه جمله به تمامی تکرار می‌شود:

باش تا درمانی دستت گیرد، بدانی که الله که بوده است؛ باش تا عاجز‌گردی [به] فریادت رسد، بدانی که رحمان که بوده است؛ باش تا مضطر گردی رحمت کند، معلومت شود که رحیم که بوده است. (همان‌جا)

تکرار ضمیر:

ایشان‌اند که بر ایشان است از خداوند ایشان صلوات و رحمت؛ یعنی گناهان ایشان بیامرزد و بر ایشان رحمت کند. (استاجی ۱، ص ۳۱)

تکرار قید:

هر که را فرزندی بمیرد، هرآینه هرآینه هرآینه، آمرزیده شود. (همان‌جا): «ناگاه، آن دست راست زار زار نرم نرم بردارد. (همان، ص ۷)

تکرار اسم:

بعد از آن، در مدّت بیست و سه سال، سوره و سوره و آیه و آیه و قضه و قضه و حکم و حکم و نجم و نجم*، به قدر حادثه مُنزل می‌شد. (همان، ص ۴۰)

* نجم نجم: قسط قسط

برای برانگیختن ذهن مخاطبان و پاسخ‌گویی به سؤال مقدّر آنان، واعظان پرسش‌هایی مطرح می‌کردند و خود به آنها پاسخ می‌دادند. در زادالمُدَّکَرین نیز، پرسش‌هایی، غالباً

درخور ذایقه مخاطبان عوام پیش می‌کشیدند و، به یاری روایات و اخبار، بدان‌ها پاسخ می‌دادند. از این دست‌اند:

سؤال: گواهی دادن بر خود جایز نیست و اگر بدهد مقبول [نه]؛ پس چگونه [است] که حق تعالی بر خود گواهی داد؟

سؤال: رکوع یکی است، سجود دو. حکمت چیست؟

سؤال: حکمت چیست در آن که نماز پنج است؟

سؤال: این روزه ما را این ثواب باشد یا روزه متقیان و پاکان و حلال‌خواران را؟

لحن تخاطب در مجالس مکتوب خواننده را در موقعیت مجلسیان قرار می‌دهد. این لحن مخاطبه، در زادالمذکرین، گاه، با ندای «ای عزیز من!» برجسته می‌شود. نمونه‌هایی از آن است:

ای عزیز من، این کلمه را بسیار گویی. (همان‌جا): عزیز من، نام دوست می‌خواند، دل حاضر دار، بشنو نام که می‌گوید. (همان‌جا)

گاه، خطاب با جمله‌ای امری صورت می‌گیرد:

اسرار این حروف تقریر کنیم، بشنو! که این نوع کم شنیده‌ای. (همان، ص ۲۸)؛ حاصل اقاویل آن است که، در نماز، مطیع و خاضع و خاشع باش تا به دوست راز می‌گویی به غیر التفات مکن. بی ادب [به] حضرت پادشاه راه نیابد، هشیار باش! تأمل کن که در کدام حضرت ایستاده‌ای. (همان، ص ۹۳)

و چنان‌که گذشت گاه، در میانه حکایت، مستمع را مخاطب می‌سازد و به جای چهره داستانی می‌نشانند.

آراستن کلام با موازنه و سجع آن را دلنشین و آهنگین می‌سازد. واعظان، در تشدید کیفیت عاطفی و تقویت تأثیر کلام، به این صنایع توجه خاص داشتند. نمونه‌هایی از آنند در زادالمذکرین:

یعنی گفتار این کلمه گشاینده بستگی هاست؛ آسان‌کننده دشواری هاست؛ دورکننده بدی هاست؛ شفا و راحت دل هاست؛ امان روز حکم و جزاست. (ص ۱۱)

و به هنگام نیایش

ای فاتحه همه آزادی‌ها داد تو! ای واسطه همه شادی‌ها یاد تو! ای لطف تو دل عالم را گلشن

کرده! ای فضل تو عالم دل را روشن کرده (همان، ص ۸۳). شراب مغفرت بپوشاند، لباس رحمت بپوشاند، شراب طهور بنوشاند (همان، ص ۲۵۰). آن روز که برادران، در بیابان کنعان، آن میوه باغ خوبی و چراغ دل یعقوبی، یوسف علیه السلام، در چاه می انداختند... (همان، ص ۳۱۶). خالق کون و مکان و رازق انس و جان*، سوزنده جان مهجوران و سازنده کار رنجوران، معبود شاهان و مسجود پادشاهان، صدر انبیا و بدر اصفیا، محمد مصطفی را، علیه السلام، خبر می کند از حال آن اختر بُرج خوبی و جوهر دُرّج محبوبی و دل و جان یعقوبی، یوسف نبی علیه السلام... (همان، ص ۳۲۵).

* انس و جان، آدمیان و جنیان

و نیز، در وصف حضرت عیسی علیه السلام:

چون ماه آسمان تابان و چون سرو بوستان خرامان. (همان، ص ۴۹)

چنانکه در مجالس امروز نیز مرسوم است، مجلس وعظ با دعا و مناجات پایان می یافته است. این دعای ختام گاه در رابطه با مقصود سخن منبری است، چنانکه استاجی، در مجلسی، از فضیلت فاتحة الكتاب سخن می گوید و، در پایان آن، حکایتی مناسب مقام نقل می کند؛ سپس دعای ختام را بدین سان می آورد:

عجبا! عورتی*، که در عمر خود یک بار می خواند، خلاص می یابد؛ مؤمنی که هر روزی پنج بار روی به قبله آورد و نماز گزارد و افتتاح آن به فاتحة الكتاب کند، اگر وی را خلاص و نجات بود چه عجب؟ خداوندا، به حرمت فاتحة الكتاب، که ختم عمر ما بر ایمان گردانی و صَلَّى اللهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ أَجْمَعِينَ. (همان، ص ۵۰)

* عورتی، زشت کار

گاه دعا در میانه مجلس است. نمونه آن را در ضمن روایتی از وهب بن منبه در فضایل کعبه شاهدیم:

بار خدایا، هرکه را در این جمع آرزوی کعبه در دل است، به کرمّت، که وی را بدان حرم محترم برسان. (همان، ص ۱۴۴)

یا، در حکایت زنهاری خواستن (پناهندگی و امان خواستن) مهاجرین از نجاشی، استاجی، با اشاره به خوش آمد نجاشی از گفته های ایشان، چنین دعا می کند:

صدهزار راحت و رحمت نثار دل و جان کسی باد که چون حق شنود نرنجد. (همان، ص ۱۸۲)

نیز، در حکایت مهمانی رسول اکرم نزد حضرت فاطمه سلام الله علیها، آورده است:
خواجه* شب دوم مهمان فاطمه آمد؛ با علی و فاطمه و حسن و حسین جمله شدند. خنک
کسانی که شب های ماه رمضان با دوستان یکجا می نشینند. خدایا، اسیران مسلمانان، که از ماه
رمضان خبر ندارند و از دوستان اثر نبینند، زودتر خلاصی ارزانی دار. (همان، ص ۷۸)
مراد رسول اکرم است.

و گاه دعا مسجّع است، مانند این دعای استاجی از زبان مجلسیان
ای مَقْرُ هر بیچاره حَرَم تو، ای مَقْر هر درمانده کرم تو! ملکا، این جماعت به زبان این ضعیف
می گویند که اگر به دوزخ فرستی، عدل کرده باشی؛ و اگر به بهشت فرستی، فضل. (همان،
ص ۱۲۵)

برخی از مختصات زبانی در زادالمُدکّرین

در قرن های ششم و اوایل قرن هفتم، ضمن استمرار سنت مُرسَل نویسی، نثر مصنوع نیز
اندک اندک رواج یافت. اما، در میانه این دو نثر غالب، شیوه ای بینابینی به ویژه در نگاشته های
خانقاهیان پدید آمد که، در آن، ترکیب کلمات به صورتی دور از دشواری های نثر مصنوع و،
از خصائص آن، اطناب و ایراد مترادفات و آوردن سجع های ساده و گاه مکرر است. این
شیوه را در برخی از آثار عرفانی و در مجالس خطبا و وُعَاظ و شیوخ متصوّفه بیشتر می یابیم
(← صفا، ج ۲، ص ۸۸۱). نثر استاجی نثر ساده و مرسل قرن هفتم است. وی هم ذوق
شاعری داشته و هم، به اقتضای زبان و عطف و تذکیر، چنان که دیدیم، گاه از موازنه و سجع
بهره می جسته است.

استاجی، در کاربرد صیغه های فعل، به زبان دوره خود پایبند است. شواهد آن را
در نمونه های زیر می بینیم:

وجه شرطی

اگر دستوری* بودی بیان کردمی، دل های شما طاقت شنیدن آنها نداشتی. (همان، ص ۲۲)؛ اگر
ابتدا با الله گفتندی، مشابه قَسَم بودی. (همان، ص ۱۱)

* دستوری، اجازه

ماضی استمراری

چهل روز در خرابات بی‌خطری بودی و، تا وی در خرابات بودی، حریفان را نماندی* که زر خرج کردند. چون بعد از چهل روز از خراباتی بیرون آمدی، در حمام شدی و غسل بیاوردی؛ در مسجد درآمدی تا چهل روز نماز قضا بگردی. (همان، ص ۱۰)

* نماندی (متعذی)، نگذاشتی

افعال نیشابوری

چنان بود که همه اعمال صالحه آوردستی (ص ۲۵)؛ چنانستی که همه امت محمد را طعام دادستی. (همان، ص ۳۶)

«ی» آغازی در وجه مصدری و اخباری

راست کردن مصالح بندگان و برسانیدن روزی‌های ایشان (ص ۴۹)؛ خلق، در آن، تعجب بماندند. (ص ۱۲)

«می» در وجه التزامی

هزار فرشته بفرستد تا آن بنده را استغفار می‌کنند. (همان، ص ۴۹)

فعل مفرد برای فاعل جمع

ملائک از چپ و راست درآید. (ص ۷)

«مر»

زبان رسالت بیان می‌فرماید که هر روزه دار را دو شادی است. (همان، ص ۳۶)

از برای... را:

خدای می‌فرماید ساخته شده از برای پرهیزکاران را. (همان، ص ۷۸)

گرفتن در معنای «آغاز کردن»:

بوی آشنایی آمدن گرفت. (همان، ص ۱۷۴)

ش = او را (برای فک اضافه):

پروردگار را شریک مگوی یکیش ذات* بی‌عیب است. (همان، ص ۴۲)

* یکیش ذات = یکتائی ذات او.

نمونه‌هایی از عناصر قاموسی مهجور

استاخی [=گستاخی و جسارت] (ظاهراً اختلاف گویشی): «روزی سه بار به حضرت ما استاخی کند».
(همان، ص ۵)

پسریته، ذکور: «فرزندانِ پسریته ام بسیار گردند». (همان، ص ۱۷۴)
چوزه، جوجه: «گاهی غلیواژ، که بی رحم و ظلم است، چوزه کند پزان». (همان، ص ۶۱)
درآرمیدن، بیدار شدن: «از خواب درآرمیدم». (همان، ص ۸۱)
در عهده بودن، به گردن گرفتن: «پیغامبر گفت که من در عهده ام اگر آزاد گردانند». (همان، ص ۲۷)
دریافتن، درک کردن: «چون خدمت وی دریافتم...». (همان، ص ۷۹)
راه غلط کردن، خطا کردن: «با تو مشورت کنند در کارها و تا راه غلط نکنند...». (همان، ص ۸۵)
زبان برگشادن، آغاز سخن کردن: «عیال زبان برگشاد و گفت...». (همان، ص ۹)
زنیته، زن، اناث: «چون شب درآمد، زنیته، در نماز بایستاد». (همان جا)
سرخ رو، آبرومند: «خویشان و دوستان ایشان را دعوت کند تا ایشان سرخ روی گردند». (همان، ص ۲۱۸)
سوزاسوز: «مناجات، به سوزاسوز دل آغاز کرد». (همان، ص ۵)
ظلم (شاید به جای ظالم)، ظالم: «گاهی غلیواژ، که بی رحم و ظلم است، چوزه کند پزان». (همان، ص ۶۱)
مظلوم (شاید به جای مُظَلِّم)، تاریک: «شبی مظلوم و تاری». (همان، ص ۴۵)
هرچه گاه، هر وقت: «هرچه گاه، مجنون بن عامر مر لیلی را یادی کردی». (همان، ص ۶)

منابع

- ابن جوزی، جمال الدین ابی الفرج عبدالرحمن، تلیس ابلیس، الدراسته و التحقیق و التعليق السید الجمیلی، دارالکتاب، بیروت ۱۴۱۴.
- ابوروح، لطف الله بن ابی سعید، حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران ۱۳۶۷.
- استاجی، جمال الدین (۱)، زادالمذکرین، نسخه مورخ قرن یازدهم، محفوظ در موزه ملی پاکستان در کراچی به شماره ۴۳۹-۱۹۷۱. N.M.
- (۲)، المجالس و المواعظ، مقدمه و تصحیح فرزاد مروجی، مندرج در متون ایرانی، دفتر دوم، به کوشش جواد بشری، انتشارات کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران ۱۳۹۰.
- بشری، جواد، «جمال الدین استاجی، واعظ صوفی مشرب سده ششم و هفتم و آثار فارسی او»، مجله ایران شناسی، سال بیست و سوم، ش ۲، ص ۲۴۶-۲۶۰.
- پورجوادی، نصرالله، پژوهش های عرفانی، چاپ دوم، نشر نی، تهران ۱۳۸۸.

- سعیدی، مصلح‌الدین، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۷۷.
- سمنانی، علاء‌الدوله احمد بن محمد بیابانکی، چهل مجلس، تحریر امیر اقبال شاه بن سابق سجستانی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی، ادیب، تهران ۱۳۶۶.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، چاپ هشتم، فردوس، تهران ۱۳۷۸.
- عاطفی، حسن، «تفسیر زادالمذکرین»، مجله آینده، سال ششم، ش ۴ (۱۳۵۹)، ص ۵۷۵-۵۸۰.
- معموری، علی، «تفسیر واعظانه: نوعی تفسیر روائی مبتنی بر سبک و عظم و خطابه»، دائرة المعارف قرآن کریم، ج ۶، تهیّه و تدوین مرکز فرهنگ و معارف قرآن، بوستان کتاب، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم ۱۳۸۷.
- ملازاده (معین‌القرءاء)، احمد بن محمود، تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا، به اهتمام احمد گلچین معانی، مرکز مطالعات ایرانی، تهران ۱۳۷۰.
- محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۹.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الأسرار و غده الأبرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۷.
- هجوری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی، چاپ دوم، سروش، تهران ۱۳۸۴.

□